

از لابلای یادداشتهای روزمره

عنصر جدید ستراتیژی جهانی ایالات متحده تأکید ماندگار یا تقاضای زود گذر؟

با در نظر داشت بررسی و مطالعه همه جانبه فرآیند حوادثی که در شرایط کنونی جهان در شرف تکوین بوده و تأثیرات آن در زندگی، بصورت پایدار نمودار میگردد، «خردمندان» و اشنگتن که همه هم بمثابه گردانندگان و هم بمثابه بازیگران عمده پروسه های در حال تکوین در عرصه بین المللی، هر کدام از خود نقشی برای ایفا دارند، به رد اجرای سفارش صحنه سازیهای خسته کننده پرداخته و در صدد اجرای صحنه های نمایشی از نوع و شکل محتوایی دیگری میباشند. اندکی به عمومیات مسأله میپردازیم و آن اینکه در اینجا سخن پیرامون مفهوم جهانی شدن مطرح بحث میباشد (که از چندی قبل در مورد آن فراوان سخن میگفتند) و در نهایت امر، مسأله متذکره کنار گذاشته شده و بجای آن، مفهوم بی ثباتی جهانی مطرح بحث قرار گرفت که در نوع خود، بمفهوم تثبیت دلالت بر تسلط پایدار امریکایی در جهان میباشد تا با استفاده از ضعیف ساختن و در نهایت، تخریب ساختارهای سیاسی، ایجاد زونهای جنگی، فراهم آوری زمینه جنگهای خانمانسوز و مدیریت جهان از طریق سوؤ استفاده از مخالفت های نیروهای سیاسی در این و یا آن منطقه ای از جهان را زمینه سازی نمایند.

جهانی سازی که بمثابه راهبرد عملی پس از «جنگ سرد»، عمدتاً بهدف تأمین توسعه سلطه ایالات متحده بر کشورهای در حال توسعه طرح گردید بود، در زمینه عملی با شکست مواجه گردید. بناءً، در مدت زمان نسبتاً کوتاهی مسأله تأمین دستیابی بهدف و مأمول متذکره را در کشورهای مشرق زمین بکار گرفت، از جمله:

- گرایش رژیمهای سیاسی لیبرال به ایالات متحده؛

- بازگذاشتن عرصه برای سرمایه های خارجی و ایجاد زمینه نفوذ آنها در امر رهبری تجارت خصوصی و کسب و کار و جابجایی دولتها؛

- یکپارچگی افشار وسیع و میلان آنها به فرهنگ امریکایی تا به هدف «جهانی شدن» بمفهوم وسیع کلمه نایل گردند.

درختم پروسه جهانی سازی، فضای یکنواخت سیاسی، اقتصادی و اتمسفر معنوی- فرهنگی جهانی ساخته شده و سازماندهی شده توسط مدل امریکایی که مطابق آن رهبری طولانی مدت ایالات متحده، برسمیت شناخته شده بود، ایجاد گردید.

درخشانترین ذهن های سیاستمداران امریکایی و غربی، وریانت های گوناگون و مختلفی در مورد مفهوم جهانی سازی را مطرح بحث قرار داده نکات و جهات مثبت آنرا خاطر نشان نموده و برای اکثریت قریب بتمام کشورهای جهان از اجتناب ناپذیر بودن جابجایی های سنتی کشورهای شرقی و طرح سفارش های جدید، صحبت نمودند. بسیاری از آنها طبیعی بودن پروسه جهانی سازی را خاطر نشان نموده و با بی اعتنائی اظهار داشتند که همه بصورت یک کل، در یک مرکز، ساخته و تدوین گردیده است. مسأله و موضوع جهانی سازی، ساخته شده ایالات متحده بوده و توسط موسساتی از قبیل صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی اداره و کنترل میگردد. اصل جهانی سازی در جهان تحت تأثیر نهادهای متذکره و مطابق سلیقه و طبق باصطلاح اجماع الزامات و اشنگتن به اجرا درآمد که بطور غیرمستقیم سیاست مقررات زدایی اقتصادهای ملی، آزاد سازی و خصوصی سازی گسترده را به همراه آورد. در این طرح، بصورت غیر مستقیم، سلطه ایالات متحده از طریق کنترل و نظارت منابع مالی و مادی و عمدتاً از طریق نظارت «قواعد بازی» دنیای جهانی جدید تأمین گردید.

سیر حوادث در اواسط سالهای ۲۰۰۰، خوبی نشان داد که واقعیت جهانی سازی، بخودی خود بطور جدی، جرقه ناقصی بوده و این واقعیت را باثبات رسانید که تأمین حاکمیت جهانی ایالات متحده در عرصه ستراتیژی یادشده امکان ناپذیر میباشد. برای ایالات متحده، مدعیان بیشماری عرض وجود نموده اند که بصورت قطع، با در نظر داشت منافع ملی و همگانی شان و با واکنشهایی در مورد، دستورات آمرانه ایالات متحده را بدور افگندند. همچنان این مسأله بوضاحت کامل بمشاهده رسید که بسیاری از کشورهاییکه در امر جهانی شدن، موفق بدر آمدند، «ارزشهای دموکراتیک» را مورد تأیید قرار نداده و در مقابل، در محدوده کشورها و حاکمیتهای اقتدارگرا، واقعیتهایی غیر از آنچه ایالات متحده در عرصه های سیاسی و کلتوری انتظار داشت، تکوین پذیرفت. در مورد ذکر شده میتوان بطور مثال از کشورهای چین و ویتنام نامبرد که با حفظ سیستم سیاسی تک حزبی در آنها، بدرجات معینی از رشد اقتصادی- اجتماعی نایل گردیدند. قابل یادآوری میباشد که در عرصه جهانی سازی در شرق، اقتصاد خصوصی با حضور حداقل دولت و اما مخلوطی از اقتصاد دولتی- خصوصی، موفقیت ها و پیروزی های فراوانی را نیز ببار آورد.

اگر گسترش کلیشه یی کلتور غرب در محلی تکوین پذیرفته باشد، باید متذکر گردید که چنین وضعیتی، صرف بصورت بسیار سطحی صورت گرفته و از لحاظ کمیت در برگیرنده قشرهای شهرنشین میباشد، اما بخش اساسی و عمده نفوس و باشندگان، همچنان در خط ارزشهای سنتی باقی ماندند. علاوه بر آن، در بعضی از کشورها، در قبال توسعه فرهنگ غربی، گرایشهای سنت گرایی و تشدد طلبی مذهبی عرض وجود نمود. در کشورهای مشرق زمین، بدون در نظر داشت واقعیتهای جامعه، طبق الگوهای امریکایی

بصورت جعلی، حکومت‌هایی از نوع نیمه استبدادی ایجاد نموده و در صدد آن شدند تا پالیسی‌های منحصر بفردی را تعقیب نموده و بطور قطع، موارد مورد علاقه ایالات متحده را دنبال نمایند.

رقابتهای چین - آمریکا بمنظور حاکمیت بر مناطق شرقی و جنوب شرقی آسیا، سیاست اردوغان رئیس جمهوری ترکیه در عرصه سیاست اسلامی سازی و چرخش به محور شرق، انتقاد از ایالات متحده و استقامت در امر دفاع از منافع جنرالان تایلندی، تنها نمونه‌های جداگانه‌ای از حقیقت «جهانی شدن منافع» محسوب می‌گردد.

بطور طبیعی در این دوره‌ای از وقایع، ایالات متحده هیچ ترتیب اثری به مسایل نداد و در واشنگتن تصمیم بر آن شد تا ظاهراً بمنظور تغییری در مورد، سناریوی جدیدی تهیه و تدوین گردد تا بصورت اساسی و کلی، قواعد بازی را تغییر داده و بزودترین فرصت و با در نظر داشت اوضاع و احوال مشخص، سناریوی دیگر از لحاظ محتوایی جدیدی را در دست اجرا قرار دهند، اما در تفاوت با سناریوی قبلی، نه از قواعد آن و نه از سناریوی آن هیچ اطلاعی در دست نیست. بنابراین، پاسخ به تاریخ دقیق آغاز آن دشوار بنظر میرسد، اما بگمان اغلب که این حالت در حدود سالهای ۲۰۰۵-۲۰۰۶، اتفاق افتاد و این پس از تجاوز ایالات متحده به سرزمین عراق مستقل واضح گردید که بعوض آرامش در کشور، با شرکت مستقیم و فعال ایالات متحده، پروسه ویرانی و تخریب عراق و درهم ریختن بنیادهای حکومتداری آن کشور، عراق مبدل به محلات و مناطق مختلف و جداگانه شده و عمدتاً مخالفتها و مبارزات خونین میان سنی‌ها و شیعه‌ها را باعث گردید و مسأله قابل ذکر، یکی هم اینکه قدرت اشغالگر با انجام چنین فعالیتها در صدد آنست تا دامنه وسعت و رشد سازمانهای تروریستی و بنیادگرا را بیش از پیش در کشور متذکره فراهم نماید.

بیان کاملتر ستراتیژی جدید در سال ۲۰۱۱، با آغاز به اصطلاح «بهار عربی» صورت گرفت. در آنزمان همه این پرسش را مطرح مینمودند که: برای چه و بمنظور چه هدفی، ایالات متحده در صدد آن شد تا رژیمهای نسبتاً حاکم در کشورهای تونس، لیبیا، مصر و سوریه را سرنگون نماید؟ چرا آنها راه و جاده را برای رشد و پایه‌گیری نیروهای بنیادگرا و متعصب منطقه مساعد و فراهم مینمایند؟ آیا مردم ایالات متحده نیز با این اعمال و موضعگیری‌های زمامداران قسرسفید، از آنها متنفر گردیده‌اند؟ همین اکنون میتوان به سوالهای فوق پاسخ گفت، زمانیکه ستراتیژی جدید، با وضوح کامل نه تنها در شرق میانه بلکه در همه جاییکه میلان و کشش به «منافع ایالات متحده» میباشد، عملاً واقعیات متذکره مطرح بحث قرار گرفته است. پیدایش و گسترش «دولت اسلامی»، تحمیل وضعیت متشنج و ایجاد بی‌نظمی و هرج و مرج در تمامی شرق میانه، تشدید حوادث در اکراین و افغانستان، انجام اقدامات در جهت ایجاد بی‌نظمی و آشفتگی اوضاع در تایلند، کوشش در جهت براندازی دولت نجیب رزاق در مالیزیا، مخالفت با هرنوع فعالیت و اقدام بمنظور حل و فصل مسأله کوریا و در نهایت برافروزی آتش جنگ در سراسر جهان. مطالب و واقعیهایی که بر شمرده شد، در نوع خود، عبارت از ستراتیژی جدید ایالات متحده میباشد که میتوان آنرا بمثابه ایجاد و تشکیل جهان بی‌ثبات نامید.

معنی و مفهوم ستراتیژی ذکر شده در این واقعیت تبارز مییابد که سوؤ استفاده از درگیریهای نهفته در مناطقی که ادعای استقلالیت دارند، زمینه دخالت ایالات متحده را در آنها مهیا و مساعد نماید. در واشنگتن چنین محاسبه مینمایند که از یکجانب، تهدید و تحت فشار قرار دادن توسط ایجاد برخورد و تصادمات و

درگیریه‌ها، بخودی خود این امکان را میسر میگرداند تا ایالات متحده، شرکت کنندگان در این کارزار را
نیزمورد سوؤ استفاده قرار دهد.

سیزدهم ماه اکتبر سال ۲۰۱۵